

## آقای میر حسین موسوی شما صحیح میفرمائید!

بهر روز سوزن:

امروز متن سخنرانی شما را در جمع فرهنگیان خواندم. بسیار دلنشین بود و از اینکه شرایط و اوضاع سیاسی کنونی را بخوبی دریافته اید و رهنمودهای ضروری را یادآور شده اید رضایت خاطر می دو چندان پیدا کردم.

اینکه فرمودید: چرا این قدر مردم را آزار می‌دهید؟ آزادی کجاست؟ برای من تبعیدی بسیار خوشایند است. اگر چه تکراری است و شما بسیار دیر این عبارات را بزبان آورده اید اما کماکان آرامبخش روان تکیده و زخمی من تبعیدی است. باور کنید من هم از قربانیان استبداد هستم و از این عباراتی که بکار بردید بی نهایت شاد شدم. برای یک لحظه فراموش کردم که چند هفته پیش از این گفته بودید که از ساختار شکنان فاصله بگیرید و در صدد حفظ و پاسداری از ساختار جمهوری اسلامی هستید. اینکه دعوی شما خانوادگی است. برای یک لحظه از خاطر بردم که در دهه شصت کجای ستون این نظام و امامتان خمینی را محافظت میکردید.

آیا آرزمان را بیاد می‌آورید؟ به خاطر دارید آرزمان را؟ اگر نه من با وجود بالا رفتن سن و سال و خودتان میدانید کم حافظه شدن هنوز میتوانم فرازهایی از آن دوران را روی این کاغذ فلک زده که سه دهه طولانی جز ناهنجاری های اجتماعی / کشتارها / غم و اندوه و خون بر آن نوشته نشده صحنه هایی را برایتان بازسازی کنم. مثنوی هفتاد من خواهد شد و از حوصله مبارکتان بدور است.

باری به هر جهت صحیح فرمودید و گفتید: حاکمان قدرت مردم را درست تخمین نزدند

کاملاً درست فرمودید. حاکمان و همه آنها که استبداد را محافظت میکنند بلحاظ تاریخی کودن هستند. یا نفهم اند و یا خود را برای منافع کوتاه مدت خود که جز غارت و چپاول نیست / به نفهمی میزنند. برای همین در این مقاطع یکه میخورند و دستپاچه میشوند و ناشیانه مثل فرمانده سپاه چند روز پیش میگویند: خطر بزرگ در داخل است. استبداد صدای پای مردم را شنیده است. صدای پای مردم را آنها که دور اندیشند بسیار زود میشنوند. در اعماق میبینند و میشوند. ما تبعیدیان که شما عالی‌مقام فرمودید جنبش سبز از ما فاصله بگیرند از همان روزها که شما در وزرات و صدارت بودید این صدا را شنیدیم. آن زمان - همان دورانی که شما مشغول رتق و فتق امور مملکتی بودید و در مجاورت شما زندانهای کشورمان مملو از آزادیخواهان و فرهنگیان و جوانان بود و قتلگاه آنان شد / این صدا را شنیدیم. اعتراض هم کردیم.

باز هم بدرستی فرمودید که: ما گفتیم شعار مردم در ابتدای انقلاب این بود "در بهار آزادی جای شهدا خالی؟"، حرف ما این است که این آزادی کجاست؟ مگر مردم به خاطر این آزادی به صحنه نیامدند و ۲۲ بهمن ۵۷ راهپیمایی‌های میلیونی در سراسر کشور انجام نشد و شعار آزادی سر ندادند؟ مردم دنبال آزادی بودند، الان این آزادی کجاست؟

باور کنید که از شما بعنوان یکی از سیاسیون صاحب مقام و منصب در جمهوری اسلامی بعید است که در دوران وزارت و صدارت خود متوجه غیبت این شعار و گفتمان آزادی نشده باشید / حتما مزاح میکنید. قطعاً بیاد دارید که کتابها را سوزاندند و دهان جوانان و فرهیختگان را بوییدند و زبان سرخ دهها هزار سر سبز را بیاد داد. آیا آرزمان هم در پی ایجاد جنبش سبز بودید؟ آیا فاصله انداختن میان ساختار شکنان و شما حافظان ساختار به این دلیل نیست که خاطر مبارکتان میخواهد حساب آندوران را از این زمان جدا کند؟

بگذریم سرتان را درد نمی‌آورم. تنها بلحاظ قدردانی بگویم که شما صحیح فرمودید که در جمع فرهنگیان گفتید:

آیا ما نظامی را می‌خواستیم که افرادی شبانه بریزند و خانه‌های دانشجویان و مردم را ویران و ماشین‌های آنها را تخریب کنند؟ و بعد همه ارگان‌های موجود از وزارت اطلاعات تا بسیج بگویند این‌ها به ما ربطی ندارند؛ این‌ها از کجا آمده‌اند آیا از کره مریخ آمده‌اند؟ وقتی قتل‌ری می‌دهد، متهم هر کجا باشد آقایان آنقدر قوی هستند که ردش را بگیرند، آن وقت ده‌ها و صدها نفری که این جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند را نمی‌توانند شناسایی کنند؟ چه کسی این را باور می‌کند؟ آیا این به معنای متهم کردن کل نظام به دروغ‌گویی نیست؟

pdfMachine - is a pdf writer that produces quality PDF files with ease!

Get yours now!

"Thank you very much! I can use Acrobat Distiller or the Acrobat PDFWriter but I consider your product a lot easier to use and much preferable to Adobe's" A.Sarras - USA

انگاری که زمان را به سه دهه قبل برگردانده باشند. از شما چه پنهان من هم این سوال را بارها از خودم کردم. پاسخ آن را هم پیدا کردم وقتی دیدم که لباس شخصی ها همان اوائل سال ۵۸ و ۵۹ با چوب و چاقو / قمه و پنجه بکس - زنجیر و گزنه بجان کتابفروش ها و نشریه بدست ها می افتادند / میزدند و میکشیدند و هیچ نهادی مسئولیت آنرا بعهده نمیگرفت و همه مسئولین مملکتی سکوت و حاشا میکردند. آیا برای شما پیش از این طی سالها وزارت و صدارت خود این سوال مطرح نشده بود؟ آیا حتی گزارشی از حضور لباس شخصی ها در خیابانها به صورتان تقدیم نشد؟

احساس شعف کردم وقتی این جملات از زبان شما روان شد که:

آیا ما نظامی را میخواستیم که افرادی شبانه بریزند و خانههای دانشجویان و مردم را ویران و ماشینهای آنها را تخریب کنند؟ و بعد همه ارگانهای موجود از وزارت اطلاعات تا بسیج بگویند اینها به ما ربطی ندارند؛ اینها از کجا آمدهاند آیا از کره مریخ آمدهاند؟ وقتی قتل رخ می دهد، متهم هر کجا باشد آقایان آنقدر قوی هستند که ردش را بگیرند، آنوقت دهها و صدها نفری که این جنایات را مرتکب شدهاند را نمیتوانند شناسایی کنند؟ چه کسی این را باور می کند؟

حقیقت میگویند من هم بعنوان قطره ای از جامعه تبعیدی که سالها در دوران صدارت و وزارت شما در زندان سپری کردم و هم اکنون نیز دو دهه جلائی وطن کرده ام / باور نکردم. باور نکردم که این افراد از مریخ بجان مردم و فریختگان کشورم افتاده اند همانطور که شما با تاخیر سی ساله ناپاوری میکنید! این را هم باور نمیکنم که شما از وقایع سه دهه قبل بی خبرید و امروز با امواج حرکت مردم استبداد زده کشورمان به حقایق پی برده اید. آیا صدای ضجه مادرانی که فرزندانشان در زندانهای دولت شما به خاک و خون کشیده شدند نشنیدید؟ سازمانها و احزابی را که لت و پار کردند مشاهده نکردید؟ آیا از خاوران شنیده اید؟ جایی که مزار هزاران ازادبخوای است که قربانی اندیشه ورزی و دگرخواهی خود شدند؟ مزاح میفرمائید: با تمام این تفاسیل من بسیار خرسند شدم که شما در دیدار با اهل فرهنگ و آموزش ادعان کردید که:

موسوی در ادامه قتلها و دستگیریهای رخ داده را فاجعه خواند و گفت: ما چنین چیزی را حتی قبل از انقلاب هم شاهد نبودند. به کسانی که چنین جنایاتی را مرتکب می شوند یادآور می شوم که مردم، آنهایی را که قبل از انقلاب مرتکب جنایت شدند به یاد داشتند و آنها را به سزای عملشان رساندند؛ مردم از چنین جنایتهایی نخواهند گذشت.

کاملا درست میگویند. مردم این جنایات را بی پاسخ نخواهند گذاشت. ارا به انقلاب سر باز ایستادن ندارد و یقینا عمال و دست اندرکاران جنایات سه دهه اخیر را زیر چرخ های خود خواهد گرفت. اگر دهها بار هم خاک گلزار خاوران را زیر و رو کنند. جنگل بسازند. با ساختمان هفتاد طبقه تغییر ارایش دهند اما یاد هزاران قربانی دوران شوم جمهوری اسلامی را از یادها زدودن نتوانند. دیر یا زود شما نیز که در مقام و منصب بودید و امروز ساختار شکنان را غیرخودی مینامید / ناگزیر به پاسخگوئی خواهید بود. اینکه شما با سکوت خود چه در آن دوران و چه اکنون کدام همیاری را برای ساختن خاوران ها عرضه کرده اید؟ باور کنید که دل و جان من بعنوان یک تبعیدی و قطره ای از جامعه عظیم تبعیدی با مردم کشورم است. با نداها و سهرابهاست و دهها هزار قربانی دیگر و در این موقعیت خطیر بهیچوجه قصد تضعیف شما و جنبش سبز شما را در برابر جانیان حاکم ندارم اما یک سوال همیشه در مخیله سنگ شده ام مطرح میشود که چنانچه شما بریاست جمهوری دست یابید چگونه در برابر تبعیدیان دگر اندیش صف آرایی خواهید کرد؟ آیا امنیت فعالیت مسالمت آمیز برای اندیشه ورزان و نهادهای سیاسی و اجتماعی را تامین خواهید کرد؟ آیا در دولت شما حجاب اجباری از میان خواهد رفت و برابر حقوقی زنان و مردان بواقعیت خواهد پیوست؟ آیا حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی تامین خواهد شد؟ سندیکاها و تشکلهای کارگری چطور؟ آیا نان به سفره زحمتکشان باز خواهد گشت؟ آیا پس از خروج دیو فرشته ای بدر آید؟ و صدها سوال دیگر که از حوصله جنابعالی خارج است. علیرغم تمامی این سوالات و ابهامات از صراحت لهجه و شفافیت گفتار شما احساس خوبی پیدا کردم وقتی گفتید که:

اینها همه کشور را سیاه می کنند. اینها دل همه ما را سیاه می کنند، اگر ما سکوت کنیم همه ما را ویران می کند و همه ما را به جهنم می برد.

باور کنید اگر مطمئن بودم که آرزوهایم برآورده میشود حتما درخواست میکردم که این جملات را با آب طلا بنویسند و سر هر چهار راه تهران بزرگ نصب کنند. من از نزدیک و در زندانهای شما در دهه شصت مثل تمامی هزاران اسیر دیگر خصومت نهادینه شده حکومت را با پوست و گوشت خود حس کردم. همه سکوت کردند و ما را ویران کردند. بخشی را کشتند و سایرین را روانه دیار غربت کردند. شاید تصور کنید که تبعیدیان در ناز و نعمت غرب پروار و پروارتر میشوند و از سر سیری نامه پراکنی میکنند. خلاف به عرض شما رسانده اند.

ما تبعیدیان یک لحظه آرام و قرار نداشته ایم و نخواهیم گرفت. دل و جان ما در کنار جوانانی است که امروزه بنام جنبش سبز به سرخی میگرایند و شما هم ناگزیر خواهید بود با آن یا در برابر آن قرار گیرید. اینجا در تبعید همه چیز رنگ آمیزی و قشنگ هستند. زیبایی تبلور دارد و ظرافت مرز نمیشناسد اما برای ما تبعیدیان همواره خانه همسایه بوده است. جانمان را در کوله پستی فرسوده مان گذاشتیم و به خانه همسایه پناهنده شدیم هر یک نیز بیش از سهم خود بعنوان یک شهروند توان از ادیخواهی خود را داده ایم و امروز با هر موج اعتراضی مردم کشورمان عطش بازگشت به زادگاهمان دو چندان میشود. بخصوص وقتی که این جملات از زبان شما جاری میشود که :

حداقل جوانمردی این است که اگر اینها را کشته‌اید، آنها اذیت شده‌اند و زجرکشیده‌اند، لااقل جنازه‌های آنها را بدهید و به خانواده‌های آنها برسید. آن دسته از افرادی که شناخته شده نیستند چه؟ آنهایی که شهرستانی هستند چه می‌شوند؟ اینها را برگردانید به خانواده‌هایشان. چرا اینقدر مردم را آزار می‌دهید؟ چرا مردم را عصبی می‌کنید؟ چرا مردم را تحقیر می‌کنید؟ مردم حق دارند از قبر فرزندان خود خبر داشته باشند.

برای شما که در مقام و منصب خود بی خبرترین شهروند ایرانی بوده اید عرض میکنم که بسیاری از خانواده هائی که جگرگوشه‌هایشان را بجرم اعتقاد به آزادی و تحزب بقتل رساندند. برای تحویل اجساد آنها پول فشنگ های نابودکننده خود را نیز طلب کردند. بسیاری را در گورهای جمعی آشکار و نهان مدفون کردند. انبوهی از زندانیان را بدار آویختند و بسیاری که زیر شکنجه زندانبانان و بازجوها جان دادند. شکنجه ای که شما از آن نام نمیبرید و با مفاهیمی همانند اذیت و زجر مترادف میکنید. اما همانطور که در پایان سخنانتان تذکر دادید:

این‌طور نیست که چند ماه بگذرد و مردم همه چیز را فراموش کنند و همه چیز حل شود..... نمی‌شود سر مردم را شیره مالید

ضمن تشکر از حوصله تان و امید همیشگی به زدودن استبداد بدست توانای مردم کشورمان - باور دارم که حقیقت در پشت انبوه ابرها نیز پنهان نمی‌ماند.

بهروز سورن

۲۸.۷.۲۰۰۹